



قلمرو شفاعت در اقسام مجازات*

دکتر احمد میرخلیلی^۱

استادیار دانشگاه میبد

Email: mirkhalili@meybod.ac.ir

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

دانشیار دانشگاه میبد

Email: abkalantari@meybod.ac.ir

دکتر حسین دشتی

دانش آموخته دکتری فقه و حقوق جزا دانشگاه میبد

Email: drdashti@chmail.ir

چکیده

شفاعت در اصطلاح به معنای وساطت شخص سوم به نفع شخص خطاکار برای عفو و بخشش و نوعی تلاش برای گذشتن از خطای شخص و ترک مجازات او است. شفاعت در امور کیفری یکی از مباحث مطرح در فقه اسلام است که درباره جواز یا عدم جواز و قلمرو آن در اقسام مجازات اختلاف است. با توجه به سیاست کیفر زدایی و وجود این نهاد در حقوق اسلام، بررسی قلمرو این مسئله با توجه به منابع فقهی اسلام یعنی کتاب و سنت و اجماع و عقل، اهمیت فراوان دارد. در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای پس از بررسی آیات و روایات مربوط به شفاعت به تعیین قلمرو شفاعت در اقسام مجازات بر مبنای تقسیم جرائم به حق الله و حق الناس پرداخته شده و این نتیجه حاصل شده است که در جرائم حق الناسی شفاعت نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد. در جرائم حق اللهی شفاعت جایز نیست اما در جرائم تعزیری که اختیار تعیین آن با حاکم اسلامی است، پذیرش یا عدم پذیرش شفاعت در اختیار حاکم قرار دارد که با توجه به مصلحت و مفسده موجود در آن و مقتضیات زمان و مکان تصمیم‌گیری کند.

کلیدواژه‌ها: شفاعت، حق الله، حق الناس، حد، تعزیر.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۴/۰۹. (این مقاله بنابر نظر داوران و مصوبه هیئت تحریریه، علمی پژوهشی محسوب است.)

۱. نویسنده مسئول

The Scope of Intercession in Different Types of Punishments

Ahmad Mirkhalili, Ph.D. Assistant Professor, University of Meybod (Corresponding Author)

Abbas Kalantari Khalil Abad, Ph.D. Associate Professor, University of Meybod

Hossein Dashti, Ph.D. Graduate of Islamic Jurisprudence and Criminal law, University of Meybod

Abstract

Intercession, terminologically, means a third party's mediation in favor of the sinner to be forgiven and is some attempt to ignore the person's sin and avoid his punishment. Intercession in penal affairs is one of the topics discussed in the Islamic jurisprudence which permissibility and scope in different types of punishments are controversial. Given the decriminalization policy and the existence of this establishment in Islam, studying its scope relying on the jurisprudential sources of Islam i.e. the Holy Quran, Sunna, Idjma (consensus) and intellect is of high significance. In this research, through a library method, after an examination of the verses and hadiths concerning intercession, the authors have determined the scope of intercession in different types of punishments on the basis of dividing crimes into crimes against Allah's right and crimes against individuals' rights and concluded that there is no prohibition on intercession before the right owner in crimes against individuals' rights. Intercession in crimes against Allah's right is not permitted. However, in Taaziri crimes which determination is left to the religious judge's discretion, it depends on the latter to accept or refuse intercession taking into account its interests and evils and the requirements of time and place.

Keywords: intercession, Allah's right, individuals' rights, hadd, taazir

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

حقوق کیفری اسلام به منظور برخورد با پدیده مجرمانه از اجرای مجازات‌های گوناگون شدید و خفیف مانند جزای نقدی، حبس، تازیانه تا اعدام استفاده نموده است. در کنار تعیین مجازات، نهادهای گوناگون دیگری مانند عفو و توبه نیز به عنوان راهکاری برای نجات مجرمینی که پشیمان و اصلاح شده‌اند در احکام جزایی اسلام پیش‌بینی و مورد پذیرش قرار گرفته‌اند.

یکی از مباحث مطرح در حقوق کیفری اسلام، بحث شفاعت و پذیرش یا عدم پذیرش آن است. در کتب فقهای شیعه و سنی و در کتب حدیثی بحث شفاعت و قلمرو آن همواره مورد توجه بوده است، از آنجاکه مجازات‌های اسلامی به حدود، قصاص، دیات و تعزیرات تقسیم شده‌اند. بحث شفاعت از این جهت مورد بحث بوده است؛ برخی از فقها شفاعت را به عنوان تفاوتی میان حد و تعزیر بر شمرده و معتقدند که شفاعت در حد راه ندارد، اما در جرائم تعزیری شفاعت جایز است (صاحب جواهر، ۴۱/۲۵۷؛ موسوی اردبیلی، ۱۳/۱). در مقابل عده‌ای نیز معتقدند سرایت حکم ممنوعیت شفاعت به تعزیرات نیز بعید نیست (منتظری، ۱۸۶). هر گروه از فقها نیز برای دیدگاه خود به روایات و ادله گوناگونی استناد نموده‌اند. تاکنون درباره شفاعت در امور کیفری و تعیین قلمرو شفاعت کتابی جداگانه تألیف نشده است اما مقالاتی نگارش شده مانند مقاله «شفاعت در حد و تعزیر» که توسط رحیم نوبهار نوشته شده است در این پژوهش مسئله شفاعت و تعریف و قلمرو آن با توجه به آیات و روایات بررسی شده و در نهایت با تمرکز بر مسئله استحباب شفاعت حسنه و این که شفاعت مردود شفاعتی است که منجر به تضییع حد شود، شفاعت در مجازات و حتی حدود را در صورت رعایت مصلحت اقوی پذیرفته شده و فاقد منع دانسته شده است؛ اما نویسندگان در این پژوهش برآنند که گذشته از بررسی آیات و روایات به بررسی قلمرو شفاعت در اقسام مجازات با توجه به تقسیم‌بندی جرائم به حق‌الله و حق‌الناس بپردازند و از این راه به تعیین قلمرو شفاعت از دیدگاه متفاوتی دست یابند.

شفاعت از دیدگاه متفاوتی دست یابند.

به هر صورت با توجه به این که در کتب فقهی کتابی جداگانه به نام کتاب شفاعت تدوین نشده است درباره شفاعت سؤالات و مباحث مختلفی مطرح است مانند این که آیا شفاعت در امور کیفری جریان دارد؟ در کدام قسم از مجازات‌های اسلامی شفاعت جریان دارد؟ چرا مشهور فقهای اسلام شفاعت در حدود را نپذیرفته‌اند؟ شفاعت نزد صاحب حق و حاکم چه حکمی دارد؟ هدف اصلی در این تحقیق، پاسخ به این سؤالات بر مبنای بررسی تحلیلی آیات و روایات مربوط به شفاعت، توجه به مبنای پذیرش یا عدم پذیرش شفاعت در امور مختلف و تعیین قلمرو شفاعت است.

مفاهیم و مبانی

۱. شفاعت

شفاعت در لغت: شفع به معنای ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است و شفاعت ضمیمه شدن شخص به دیگری است تا آن دیگری یار و یاور او باشد (راغب اصفهانی، ۴۵۷). شفع خلاف تنهایی است و به معنای زوج است تو می‌گویی: او تنها بود و من او را شفاعت کردم (او را از تنهایی در آوردم). تشفع به معنای طلب کردن است (ابن منظور، ۱۸۳/۸).

شفاعت در اصطلاح: طلب دفع ضرر و آسیب از شخص ثالث توسط کسی که رتبه و درجه او بالاتر از آن چیزی است که طلب کرده است؛ و همچنین انضمام کسی که رتبه‌اش بالاتر است به کسی که رتبه‌اش پایین‌تر است برای کمک رساندن به او (سعدی، ۱۹۸). شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا و به صورت یک امر قانونی، استمداد و مدد می‌طلبد، البته مدد خواه از نظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد و امکان تبدیل او به یک انسان پاک، از میان برود (سبحانی، ۱۷۲/۸). پس شفاعت در جایی است که انسانی بخواهد به کمالی و خیری برسد که شرایط آن را ندارد و اجتماع او را شایسته آن کمال و آن خیر نمی‌داند و یا بخواهد از خود شری را دفع کند، شری که به خاطر مخالفت متوجه او می‌شود، در اینجا متوسل به شفاعت می‌شود، یعنی وساطت شخص برای رساندن خیر و یا دفع شر از شخص دیگر را شفاعت می‌نامند.

با توجه به این که آنچه در دعاوی در فقه و حقوق مطرح است، اجرای مجازات در حقوق کیفری یا الزام به ادای حق غیر در دعاوی مدنی است، شفاعت در اصطلاح فقه و حقوق به معنای وساطت شخص سوم که دارای توان و موقعیت است برای طلب عفو و بخشش شخص خطاکار از سوی شخص صاحب حق عفو است.

۲. حق الله و حق الناس

از آنجاکه تعیین قلمرو شفاعت بر مبنای تقسیم جرائم به حق الله و حق الناس هدف این پژوهش است، مفهوم شناسی کلمه حق و تقسیم آن به حق الله و حق الناس لازم است.

واژه حق که جمع آن حقوق است، در لغت و اصطلاح علوم مختلف تعاریف و اقسام متعددی دارد؛ حق در لغت: به معنای مطابقت و موافقت است (راغب اصفهانی، ۲۴۶) و به معنای دیگر نیز آمده است مانند نقیض باطل، راستی، یقین (فراهیدی، ۶/۳). در معنای مطرح شده، معنای ثبوت نهفته است، یعنی حق به معنای ثبوت است.

در کلام فقها معانی گوناگونی برای واژه حق بیان شده است که عبارت‌اند از: نسبت خاص و سلطنت

مخصوصی است که قائم به دو طرف است؛ کسی که حق به نفع اوست و کسی که حق به ضرر اوست و کسی که حق به سود اوست، مسلط بر دیگری است (تبریزی، ۱۰/۲)؛ البته گاهی کسی که حق به ضرر او باشد، وجود ندارد مانند حق وصی که صاحب حق و متعلق حق وجود دارد، اما «من علیه الحق» ندارد.

طبق یک دیدگاه تعریف صحیحی به جنس و فصل برای حق که امری اعتباری است، غیرممکن است، پس می‌توان گفت: مقومات حق عبارت است از؛ ۱. سلطنت ۲. اعتبار و لوازم حق عبارت‌اند از؛ ۱. اضافه ۲. اختصاص (رضا، ۲۳)؛ یعنی بیان مقومات و لوازم را برای تعریف و شناخت حق کافی دانسته است.

مصطفی زرقا در تعریف حق می‌گوید: حق، اختصاصی است که شرعاً سلطه یا تکلیفی را مقرر نموده است (زحیلی، ۹/۴). به نظر می‌رسد این تعریف تا حد زیادی معرّف حق است، البته با این اصلاح که بگوییم: حق، اختصاصی است که شرعی، قانونی یا عقلی و طبیعی سلطه یا تکلیفی را مقرر نموده است.

یکی از تقسیمات مربوط به حق، تقسیم حق از لحاظ صاحب حق به حق الناس و حق الله و حق مشترک است که در تعریف و تبیین و معیار آن اختلاف نظر وجود دارد؛

شهید اول در تعریف حق الله و حق الناس می‌گوید: حق الله فرمان الهی است که راهنمای بندگان است یا همان پیروی از دستورات الهی است و حدیث صحیح پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نیز همین معنا را بیان می‌کند که فرمودند: حق خداوند متعال بر بندگان آن است که او را پرستش کنند و برای او هیچ شریکی قرار ندهند. حق الله بدون حق الناس وجود دارد، اما حق الناس بدون حق الله وجود ندارد که همان امر الهی به دادن حق به مستحق است (شهید اول، القواعد و الفوائد، ۴۳/۲).

برخی معتقدند: حق خداوند متعال آن است که اگر بنده آن را اسقاط کند، ساقط نمی‌شود و از میان نمی‌رود، مانند نماز و روزه و... حق بنده حقی است که با اسقاط او از بین می‌رود، مانند حق قصاص (جوادی آملی، ۲۵).

حق الله و حق الناس دارای آثار متفاوت قضایی هستند، در حق الله چون مبنای حقوق بر تسامح و تخفیف است، خداوند متعال با کوچک‌ترین شبهه‌ای، حق خود را ساقط می‌فرماید، اما در اجرای حق الناس اصل بر مداقه است و تساهلی ندارد (روحانی، ۱۰۸). از این‌رو تلاش‌های زیادی جهت ارائه معیار خاص برای تعیین حق الله و حق الناس صورت گرفته است و معیارهای گوناگونی مانند قابل اسقاط بودن حق الناس و غیرقابل اسقاط بودن حق الناس، رسیدگی به جرائم حق الهی بدون مطالبه و دادخواست و در جرائم حق الناسی در صورت مطالبه ممکن است و دیگر معیارهایی که به نظر می‌رسد بیشتر بیانگر آثار حق الله و حق الناس است تا اینکه بیانگر معیاری برای تمیز این دو حق باشند.

برخی معتقدند کاربرد واژه حق در ترکیب حق الله، مجاز است، زیرا حق ناشی از نیاز و کمبود و ضعف

است، اعمال حق باید به ذی حق سود برساند و سلب حق نیز امکان بالقوه داشته باشد که این سه ویژگی و امکان آن برای خداوند متعال قابل تصور نیست، پس حق به معنای حقوقی آن برای خداوند متعال مصداقی در خارج ندارد (مرادی، ۱۳۸-۱۳۷). به نظر می‌رسد استدلال مطرح شده، درست نیست، زیرا لازمه حق بودن چیزی، امور سه‌گانه فوق نیست؛ زیرا در بعضی حقوق مانند حق وصایت، دیگری به صاحب حق نیازمند است و اعمالش به ذی حق سودی نمی‌رساند و سلب آن نیز در برخی شرایط امکان‌پذیر نیست! حتی اگر این دیدگاه را بپذیریم بازهم در آثار مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌شود، چون می‌توان گفت منظور از حق الله، حکم الله در موارد خاص است که بر بندگان مقرر فرموده است. پس در آثار قضایی و حقوقی تغییری ایجاد نمی‌شود.

به‌ویژه در مباحث جزایی که می‌توان گفت: حق چون از طرف شارع جعل می‌شود، می‌تواند از مصادیق حکم به معنای اعم باشد. این حق از این باب نیست که خداوند متعال محتاج به چنین حقوقی است، بلکه به خاطر حفظ حاکمیت خداوند متعال و اطاعت از اوست به منظور حفظ مصالح جامعه و افراد، به بیان دیگر حق خاص خداوند است که بندگان اوامر و نواهی او را اطاعت کنند و منشأ پیدایش حق الله در فقه اسلامی همین است و از جهت اهمیتی که دارند از حقوق الهی به شمار می‌آیند و تصمیم و اجرای آن بر عهده حاکم است. منشأ حق الله حق حاکمیت خداوند متعال است که بر طبق آن هر کس با این احکام مخالفت کند، خداوند متعال حق مجازات او را دارد (مرعشی، ۲۳۵-۲۳۴).

اختلاط در معنای حق الله و حق الناس به ریشه عبری کلمه برمی‌گردد. اصل عبری واژه حق به معنای حکم است؛ چیزی که از سوی خداوند مقرر شده و اعم است از «حق لی» یا حقی که به نفع من است و اختیارش در دست من است و «حق علی» یا حقی بر من که رعایتش بر من واجب است و زمام آن در دست من نیست. فقهای اسلام از اولی به نام حق الناس و از دومی به حق الله تعبیر کرده‌اند. حق الناس حکمی است که اعمال یا اسقاط آن با انسان است و می‌تواند آن را به کار گیرد یا از آن چشم‌پوشد، مانند حق قصاص، برخلاف حق الله که اختیار آن با انسان نیست مانند نماز، روزه و عده طلاق برای زن (موحد، ۵۲). در مجموع حق الله، احکام الهی است که شامل عبادات و اوامر و نواهی مربوط به حفظ امنیت و نظم جامعه می‌شود و حق الناس نیز به منافع شخصی و یا عمومی مرتبط است که جنبه حفظ نظم و امنیت در آن ملحوظ نباشد و در برخی امور، هر دو حق باهم اجتماع می‌کنند.

به هر شکل حساسیت بیشتری در احکام جزائی که جنبه حق الهی دارند، وجود دارد زیرا در واقع آنچه در فقه و در بخش حدود به‌عنوان حق الله از آن یاد می‌شود، جعل حکم تکلیفی توسط خداوند متعال برای حاکم شرع است و او را موظف می‌کند که آن احکام را اجرا نماید و به همین جهت حاکم شرع در این‌گونه

موارد هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد (مرعشی، ۲۳۴). پس حق‌الله در واقع اوامر و نواهی الهی است که مخاطب آن حاکم شرع است که موظف به اجرای آن به‌عنوان حکم تکلیفی است، از این‌رو اجرای مجازات دارای وصف حق‌الله به‌عنوان یک تکلیف شرعی واجب، از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است در برابر حق‌الناس که اجرای آن با حصول شرایط بسته به خواست و مطالبه صاحب حق دارد و در صورت درخواست صاحب حق اجرای آن بر حاکم واجب و لازم می‌شود و حساسیت و الزاماتی که در اجرای مجازات برای حاکم در حق‌الله وجود دارد در حق‌الناس نیست. بر همین مبنای حق‌الله و حق‌الناس تشخیص قلمرو شفاعت ممکن است.

مستندات شفاعت در امور کیفری

مسئله شفاعت اخروی، در کتب کلامی مورد توجه و بحث و بررسی دانشمندان اسلامی قرار گرفته است، اما در کتب فقهی بابی با عنوان شفاعت دیده نمی‌شود، از این‌رو برای تشخیص و تعیین ادله و ارکان شفاعت باید به منابع اصلی احکام مراجعه نمود؛ درباره شفاعت دنیوی در کتاب و سنت ادله و مستنداتی وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. کتاب

آیات گوناگونی درباره شفاعت وجود دارد،^۱ اما تنها آیه‌ای که به‌صراحت درباره شفاعت دنیوی است و می‌تواند به‌عنوان مستندی برای شفاعت قرار گیرد، آیه ۸۵ سوره مبارکه نساء است که می‌فرماید: «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كُفْلٌ مِنْهَا» (نساء/۸۵) «هر کس شفاعت پسندیده‌ای کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، برای او از آن {نیز} سهمی خواهد بود.»

خداوند متعال در این آیه به مؤمنین تذکر می‌دهد که به آنچه برایش شفاعت می‌کنند توجه کنند چون اگر در آنچه شفاعت می‌کنند شر و فساد باشد از آن نصیبی خواهند داشت. آیه از شفاعت سیئه یعنی شفاعت اهل ظلم و طغیان و نفاق و شرک و مفسدین فی‌الارض نهی می‌کند (صاحب ریاض، ۲۹/۵). از آیه چنین استنباط می‌شود که خداوند به مؤمنین یادآوری می‌کند اگر چیزی که در آن شفاعت می‌کنند از امور دارای فساد است از شفاعت کردن دوری کنند چون اگر شر و فساد از بین نرود به‌مرور زمان رشد می‌کند و جامعه را به‌سوی شر و فساد و نابودی می‌کشاند، یعنی از شفاعت نمودن در امور بد و ظلم و فساد دوری کنید؛ اما در برابر شفاعت از انسانی که در زندگی مرتکب عمل نادرستی شده است و شفاعت و در

۱. مانند آیات ۵۱ و ۷۰ سوره انعام و ۴۳ و ۴۴ سوره زمر. آیات ۲۵۴ بقره، ۵۱ و ۷۰ سوره انعام و ۴۳ و ۴۴ سوره زمر.

پی آن بخشش او موجب تغییر و تحول در رفتار آن‌ها خواهد شد و دارای آثار تربیتی خواهد بود، به‌نوعی شفاعت نیک به شمار می‌آید. این آیه به تشویق و ترغیب افراد برای پادرمیانی و شفاعت انسان نیازمند به بخشش می‌پردازد و این عمل را موجب بهره و ثواب شخص شفیع و پاداش دادن خداوند متعال به این دسته از افراد می‌داند و به‌نوعی انسان‌ها را به شرکت در حل اختلافات و درخواست بخشش گناهکاران فرامی‌خواند. باین‌وجود آیه بیان شده فقط شفاعت دنیوی را تأیید می‌کند، اما تصریحی در جواز شفاعت در امور کیفری ندارد. تنها چیزی که این آیه درباره شفاعت در امور کیفری به اثبات می‌رساند، جواز شفاعتی است که حسنه و شرعی باشد یعنی اگر شفاعت در امور کیفری از مصادیق شفاعت نیک و حسنه باشد، طبق این آیه انجام دادن آن مجاز است.

۲. سنت

در کتب روایی، روایات متعددی درباره شفاعت اخروی و دنیوی و نجات گناهکاران و مجرمان از مجازات دنیوی و اخروی بیان شده است. روایات مربوط به شفاعت دنیوی و مباحث کیفری را می‌توان به دودسته تقسیم کرد:

دسته‌ای از روایات، بدون هیچ قیدی و مطلقاً هرگونه شفاعت در حدود را مورد نهی قرار داده‌اند:

۱. روایت اسامه بن زید:

سلمه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که می‌فرماید: اسامه بن زید نزد رسول‌الله (ص) از مجرمانی که استحقاق اجرای حدود نداشتند شفاعت می‌کرد، روزی مجرمی را که مستحق حد بود نزد آن حضرت آوردند، اسامه طبق عادت از او شفاعت کرد. حضرت به او فرمود: درباره حد شفاعت مکن (حر عاملی، ۳۳۳/۱۸؛ کلینی، ۲۵۴/۷).

در سند این روایت سلمه بن ابوحفص واقع است که وضعیت او در کتب رجال، مجهول است (خوئی، معجم رجال، ۲۰۸/۹). با توجه به این که یکی از راویان مجهول است، این روایت ضعیف است.

بخاری نیز این روایت را زیر عنوان «باب کراهت شفاعت در حدی که به سلطان ارجاع شده باشد» می‌آورد و در ادامه آن می‌گوید، پیامبر (ص) فرمود: مردم پیش از شما گمراه شدند، هرگاه فرد شریفی دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و اگر ضعیفی سرقت می‌کرد، او را مجازات می‌کردند، سوگند به خداوند متعال اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند، دست او را قطع می‌کنم (بخاری، ۱۶/۸). ممکن است نهی پیامبر (ص) با توجه به خطبه‌ای که پس از آن ایراد فرمودند به این دلیل بوده است که بین فقیر و غنی و صاحب‌منصب و شریف و انسان‌های معمولی در اجرای احکام الهی تفاوتی نباشد.

۲. روایات ام سلمه

امام صادق (ع) می‌فرماید: ام سلمه همسر پیامبر کنیزی داشت که مالی را از مردم دزدید. او را نزد

پیامبر (ص) آوردند؛ ام سلمه درباره او با پیامبر (ص) سخن گفت، پیامبر (ص) فرمود: ام سلمه این حدی از حدود الهی است و نباید تزییع شود و به قطع دست کنیز فرمان دادند (حرعاملی، ۱۸/۳۳۳؛ کلینی، ۷/۲۵۴). این روایت با نفی شفاعت در حد سرقه، هرگونه شفاعت در حدود الهی را نفی می نماید و به جنبه حق الهی بودن جرم ارتكابی به عنوان ملاکی برای عدم شفاعت اشاره می نماید.

۳. روایت مرسله صدوق

قال امیرالمؤمنین (ع): «إدروا الحدودَ بالشُّبُهَاتِ وَ لَا شِفَاعَةَ وَ لَا كِفَالَهَ وَ لَا يَمِينٍ فِي حَدِّ» (ابن بابویه، می لایحضره الفقیه، ۴/۷۴) امام علی (ع) می فرماید: حدود را با شبهات دفع کنید و شفاعت و کفالت و سوگند در حد نیست.

این روایت مرسل است، در نتیجه از نظر سند جزء احادیث ضعیف به شمار می آید، اما در احادیث مرسل، اگر راوی از اشخاص مطمئن و مورد اعتماد باشد، مرسل به منزله مسند و مورد قبول خواهد بود و این حدیث نیز به جهت بیان آن از سوی ابن بابویه که مراسیل ایشان معتبر دانسته شده است (محقق داماد، ۴۸). چون مشهور فقهای شیعه در بحث حدود به طور مطلق شفاعت در حد را مردود و غیرقابل قبول می دانند، این روایت دارای شهرت عملی و معتبر است. هرچند عمل اصحاب در این روایت مطلقاً شفاعت در حد نفی شده است.

۴. روایت نبوی

«مَنْ حَالَتْ شِفَاعَتُهُ دُونَ الْحَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَ اللَّهَ» (احسائی، ۱/۱۶۵) هر کس شفاعتش مانع اجرای حدی از حدود الهی شود، او ضد و دشمن خداوند متعال است. در این روایت نیز شفاعت از حد، مورد نفی قرار گرفته است و هرچند روایت مرسل است، اما کتاب عوالی اللئالی از کتب معتبر حدیث شیعه به شمار می آید (تهرانی، ۱۶/۷۲). در کنار روایات دال بر نفی مطلق شفاعت در حدود، در مقابل روایت سکونی پذیرش شفاعت در شرایط خاص را بیان کرده است:

۱. روایت سکونی:

امام صادق (ع) از امام علی (ع) روایت می فرماید که فرمود: هیچ کس در حدی که امر آن به امام رسیده است، شفاعت نکند، زیرا چنین حدی در اختیار امام نیست، اما درباره حدی که هنوز به امام نرسیده، هنگامی که پشیمانی مجرم را دیدی، شفاعت کن و درباره غیر حد در صورتی که مشفوع له از کرده خود پشیمان شده و رجوع کرده است، نزد امام شفاعت کن، اما درباره حق انسان مسلمان و غیر مسلمان، نباید جز به اذن او شفاعت شود (حرعاملی، ۱۸/۳۳۳؛ کلینی، ۷/۲۵۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام،

۱۰/۱۲۴).

در این روایت که معتبره سکونی نامیده شده است، سندش صحیح نیست اما معتبر است، (خوئی، مبانی تکمله المنهاج، ۱/۱۸۵). برخی فقها معتقدند که مقتضای تعلیل در روایت آن است که عدم جواز شفاعت به حدودی اختصاص دارد که امام حق عفو در آن را ندارد، پس در آنچه حق عفو دارد مانند حدی که با اقرار ثابت شده، مانعی از شفاعت در آن نیست (همان). امام در صورتی حق عفو دارد که حد با اقرار ثابت شده و مجرم توبه کرده است، در آن صورت امام اختیار دارد که مجرم را عفو یا مجازات نماید، (شهید اول، اللمعه، ۲۳۷) با توجه به متن روایت شفاعت در این مرحله و پس از توبه مجرم ایرادی ندارد که البته نفس توبه به حاکم اختیار عفو مجرم را می‌دهد و شفاعت شخص ثالث به‌عنوان ضمیمه‌ای بر توبه مجرم و تقویت‌کننده آن در جهت بخشش و عفو مجرم توسط حاکم باشد تا امکان عفو مجرم توسط حاکم بیشتر شود.

نقد و بررسی روایات

نخستین نکته این است که؛ با توجه به پذیرش شفاعت در قرآن کریم روشن است که در اسلام اصل شفاعت مورد تأیید و پذیرش قرار گرفته است. در روایات مطرح‌شده نیز، اصل شفاعت مورد رد و نقض قرار نگرفته، پس اصل بر جواز شفاعت است مگر این‌که مواردی از تحت این اصل به دلایل خاص خارج‌شده باشد.

دوم: با توجه به روایات مطرح‌شده درباره عدم پذیرش شفاعت در حدود، مشخص می‌شود که بدون شک دسته‌ای از جرائم و مجازات‌ها از اصل جواز شفاعت خارج‌شده‌اند؛ اما منظور از حدود در این روایات چیست؟ در روایت اسامه با توجه به شفاعت اسامه درباره مجرمانی که استحقاق حد نداشتند به نظر می‌رسد منظور از حد، مجازات معین شرعی در برابر تعزیر باشد. روایت ام سلمه نیز درباره حد سرقت شفاعت شده، حد به معنای مجازات معین شرعی است؛ اما در مرسله صدوق، روایت نبوی و روایت سکونی نهی از شفاعت در حدود به‌طور مطلق بیان‌شده است که ظاهراً به معنای مجازات است زیرا قرینه‌ای بر اراده معنای تعزیر یا حد اصطلاحی وجود ندارد.

سوم: با توجه به اطلاق روایت ام سلمه، زید بن ثابت و مرسله صدوق، از یک‌سو و روایت سکونی از سوی دیگر درباره قلمرو شفاعت ممنوعه این بحث مطرح است که شفاعت در چه مواردی ممنوع است؟ در روایت ام سلمه مبنای نهی پیامبر (ص) از شفاعت، حد الهی بودن عنوان شده است. در روایت سکونی نیز عدم اختیار حاکم در اجرای حد به عنوان دلیل منع شفاعت بیان‌شده است.

پس در مجموع شفاعت در حدود مورد نهی قرار گرفته است و با توجه به معنای کلمه حد که در برخی

روایات حد اصطلاحی و در برخی مجازات است، برای تعیین قلمرو شفاعت باید به مبنا و دلیل نهی از شفاعت در حدود استناد نمود که با توجه به روایات دو دلیل برای منع از شفاعت مطرح شده است؛ ۱. شفاعت در حد الهی جاری نیست. ۲. حاکم اختیاری در عدم اجرای حد ندارد.

قلمرو شفاعت

با توجه به مباحث مطرح شده، از آنجاکه اصل شفاعت در قرآن کریم و سنت مورد تأیید قرار گرفته است، مسئله مهمی که درباره شفاعت مطرح می‌شود، قلمرو شفاعت است و این که شفاعت درباره چه جرائمی و نزد چه کسی مورد پذیرش قرار دارد، با بررسی کتب فقهی و دیدگاه فقها در این باره، دیدگاه‌های گوناگونی مشاهده می‌شود که با توجه به جرائم ارتكابی و مجازات مربوط به آن در فقه جزایی اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. شفاعت در حدود

حدود به معنای مجازات معین شرعی است که درباره تعداد آن‌ها میان فقها اختلاف وجود دارد، هر چند همگی بر حد بودن زنا، لواط، مساحقه، قیادت، قذف، شرب خمر، سرقت و محاربه اتفاق نظر دارند، اما درباره ارتداد اختلاف است و محقق حلی آن را از تعزیرات برشمرده، اما مشهور فقها ارتداد را از جرائم مستوجب حد دانسته‌اند (شهید ثانی، مسالک، ۳۲۷/۱۴). با توجه به روایات مطرح شده درباره شفاعت، آنچه یقیناً از معنای کلمه «حد» در این روایات برداشت می‌شود، منع شفاعت در حدود معین شرعی است به‌ویژه در روایت ام سلمه که درباره سرقت و از جرائم مستوجب حد است. البته درباره شفاعت در حدود دو دیدگاه توسط فقها بیان شده است؛

الف) نفی مطلق شفاعت در حدود

مشهور فقها شفاعت در جرائم مستوجب حد را نپذیرفته‌اند و شفاعت در حدود مورد رد فقها قرار گرفته است، (محقق حلی، ۹۴۳/۱۰؛ علامه حلی، ۵۳۵/۳؛ خمینی، ۴۶۹/۲) درباره علت این حکم نیز مطالب گوناگونی را بیان کرده‌اند، مانند شفاعت در اسقاط حدود پذیرفته نیست، زیرا خداوند متعال درباره اجرای حد بر زناکار می‌فرماید: «وَفَار» یعنی: «در {کار} دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید.» و به خاطر احادیث مستفیضی که «لا تشفع فی حد» را بیان نموده‌اند. (صاحب ریاض، ۵۱۳-۵۱۲؛ فاضل هندی، ۴۹۲/۱۰) شهید ثانی می‌گوید: استیفای حد، حقی واجب بر عهده امام است و از این رو شفاعت در آن جایز نیست و شفاعت تنها در چیزی جایز است که حق اوست و روایات زیادی درباره آن وارد شده است (شهید ثانی، مسالک، ۴۱۸/۱۴)؛ زیرا شفاعت در اسقاط حد جایز نیست، چون حق الله یا مشترک

بین حق الله و حق الناس است، مانند حد قذف (شهید ثانی، شرح لمعه، ۹/۱۶۶).

ادله دیگری که در نفی شفاعت در حد بیان شده عبارت‌اند از: ۱. پذیرش شفاعت در حدود موجب تعطیل حکم خداوند متعال و تضييع حدود الهی است. ۲. شفاعت موجب تأثیر در امر الهی می‌شود و حاکم باید فقط تحت دستور خداوند متعال باشد. ۳. شفاعت بدون رضایت صاحب حق، موجب تضييع حق الناس است. ۴. شفاعت موجب تعطیل یا تأخیر حد می‌شود. ۵. شفاعت بنا بر صراحت قرآن کریم نیازمند به اذن خاص یا عام است، «إِلَّا مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ» (نبا/۳۸) که در حق الله چنین اذنی نیست (عمید زنجانی، ۱۹۹) این گروه از فقها معتقد به منع مطلق شفاعت هستند.

ب) نفی شفاعت در حدودی که امام حق عفو ندارد یا به امام ارجاع شده

در مقابل برخی از فقها نفی مطلق شفاعت در حدود را رد کرده و معتقدند؛ نفی شفاعت در حدود اختصاص به مواردی دارد که امام حق عفو در آن را ندارد. صاحب وسائل الشیعه احادیث مربوط به نفی شفاعت را با عنوان «باب عدم جواز شفاعت در حد، زمانی که مورد به امام ارجاع شده باشد.» (حر عاملی، ۳۳۲/۱۸) که نشانگر دیدگاه ایشان بر نفی شفاعت پس از ارجاع به امام است که به نظر می‌رسد مسئله عفو مجرم پس از ارجاع به امام با مسئله شفاعت خلط مبحث شده است، چون در این قسمت روایات مربوط به گذشت صاحب مال از سارق پس از مراجعه به حاکم بیان شده که مربوط به مسئله عفو است، در حالی که شفاعت و عفو دو مسئله جداگانه با ارکان و شرایط گوناگون هستند.

صاحب مبانی تکمله المنهاج می‌گوید: عفو به واسطه شفاعت جایز نیست، بدون اختلاف ظاهری که تعدادی از روایات بر آن دلالت می‌کند، معتبره سکونی و مقتضای تعلیل در آن که عدم جواز شفاعت را اختصاص به حدودی داده است که امام حق عفو در آن ندارد، اما در آنچه حق عفو دارد مانند مواردی که حد با اقرار ثابت شده و مجرم توبه کرده است، مانعی از شفاعت در آن نیست (خوئی، مبانی تکمله، ۱/۱۸۵)؛ البته برخی از فقها توبه بعد از اقامه شهود را نیز موجب سقوط حد می‌دانند (شیخ مفید، ۷۷۷). صاحب جواهر با اشاره به حدیث سکونی می‌گوید: در سند حدیث، حسین بن یزید النوفلی است که درباره او بحث و اشکال است و در ادامه با تعبیر به «قیل» اضافه می‌کند: گفته شده که مقتضای تعلیل مزبور «فانَّ الامامَ لا یملکه» در این حدیث این است که جواز شفاعت نزد امام جایی است که امام در عفو مجرم تخیر دارد، اما اطلاق سخن اصحاب آن را نفی می‌کند (صاحب جواهر، ۴۱/۳۹۶-۳۹۵) که مشخص است صاحب جواهر به رد این دیدگاه تمایل دارد.

نقد و بررسی دیدگاه‌ها:

مستند اصلی کسانی که معتقد به پذیرش شفاعت در حدود در مواردی که حاکم حق عفو و بخشش

دارد، حدیث سکونی است که از نظر سند، ضعیف است و مشهور فقها به مضمون آن عمل ننموده و شفاعت در حدود را به طور مطلق رد کرده‌اند.

از سویی استدلال‌های مطرح درباره رد شفاعت در حدود و آیات قرآن کریم و روایات مطرح درباره اهمیت حدود و اجرای حد در جامعه اسلامی که تعطیل حدود را منع می‌کند، همگی موافق دیدگاه منع مطلق شفاعت در حدود است. از سویی شفاعت برای مرتکب جرم حدی، مصداق بارز رأفت و دلسوزی است که طبق قرآن کریم (نور: ۲) مورد نهی قرار گرفته است.

حد حق الله است و حاکم موظف به اقامه آن است، بر طبق ادله‌ای همچون؛ فرموده امام صادق (ع) که در حق الله بر حاکم واجب است که حق را اقامه کند و حد را اجرا نماید، اما اگر حق الناس باشد، اختیارش با خود آن‌هاست (حرعاملی، ۱۸/۳۳۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۴۴). با توجه به این حدیث و این که حد از حقوق الهی به شمار می‌آید، شفاعت در حد، مانع اجرای حق الله است و چون اجرای حد بر قاضی واجب است، درخواست شفاعت در واقع درخواست ترک عمل واجب از قاضی و ممنوع است. در حقیقت حدود که به‌عنوان حق الله هستند، خداوند متعال اقدام به جعل حکم تکلیفی بر عهده حاکم شرع فرموده است و او موظف شده که آن‌ها را اجرا کند و به همین جهت حاکم شرع در جهت اجرای تکلیف هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد.

با توجه به حق عفو امام و اطلاق روایات عدم شفاعت در حدود، پذیرش شفاعت مردود است و امام با توجه به شرایط و در نظر گرفتن مصلحت، می‌تواند مجرم را عفو یا مجازات نماید و شفاعت نمی‌تواند به‌عنوان عاملی مؤثر در رأی امام مطرح شود، زیرا توسط ادله دیگر مورد رد قرار گرفته است. البته در جنبه حق الناسی حدود مانند گذشت صاحب مال از لزوم استرداد مال و یا شفاعت نزد صاحب مال پیش از مراجعه به حاکم و همچنین شفاعت در قذف به‌عنوان حدی که حق الناس به شمار می‌آید، شفاعت نزد صاحب حق هیچ معنی ندارد.

درباره مواردی که پذیرش توبه از سوی حاکم مورد قبول قرار گرفته نیز ادله خاص بر آن دلالت دارد و نمی‌توان بر مبنای اختیار حاکم در پذیرش توبه بعد از اقرار، شفاعت را نیز پذیرفت؛ زیرا برای رفع تکلیف اجرای مجازات توسط حاکم باید دلیل مستقل وجود داشته باشد، زیرا اختیار قاضی برای پذیرش توبه در چنین مواردی دارای سند و مدرک مستقل است که طبق مصلحت می‌تواند اقدام به اجرای حد یا عدم اجرای آن نماید.

در مجموع به نظر می‌رسد با توجه به اطلاق ادله منع شفاعت در حدود و این که پس از توبه مجرم، حاکم در عفو یا مجازات مرتکب اختیار دارد، شفاعت به‌عنوان عاملی برای سقوط مجازات حدی به شمار

نمی‌آید، چون روایت سکونی نیز از نظر سند ضعیف بود. از سوی دیگر درباره قلمرو و اختیار حاکم در عفو مجرم بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقط توبه پس از اقرار را موجب اختیار امام در عفو مجرم می‌دانند (شیخ طوسی، نه‌ایه، ۶۹۶) و عده‌ای نیز معتقدند که امام مطلقاً حق عفو مجرمی را دارد که مرتکب یکی از جرائم حق‌اللهی شده است (ابن بابویه، المقنع، ۴۳۰). پس نمی‌توان صرفاً بر مبنای ظاهر این روایت که دارای سند ضعیف است و با وجود اختلاف در قلمرو و حق عفو امام، جواز شفاعت در برخی حدود را نتیجه‌گیری نمود. بلکه مسئله توبه و قلمرو سقوط حد به خاطر توبه برای رهایی مجرم کفایت می‌کند و با توجه نصوص و رأی اصحاب بر عدم جواز شفاعت در حدود، جواز شفاعت مردود است؛ اما با توجه به روایات وارد شده، پیش از مراجعه به حاکم می‌توان نزد بزه دیده شفاعت نمود و از مرافعه و مراجعه به حاکم خودداری شود که در صورت مشاهده پشیمانی مجرم توسط شفیع صورت می‌گیرد.

البته از این نظر که به خاطر اختیار حاکم در اجرای حد، مسئله وجوب اجرای حد به اباحه تبدیل می‌شود، معنی که ناشی از حق‌الله بودن حدود به وجود آمده بود، از میان می‌رود و از جهت حق‌الله بودن، معنی در پذیرش شفاعت وجود ندارد؛ اما شفاعت در حدود قابل اثبات نیست به دو دلیل؛ نخست اینکه حدیث سکونی که مستند جواز شفاعت در حدودی است که مجرم توبه کرده و حاکم حق عفو او را دارد، ضعیف است و دوم اینکه سایر روایات و بیان فقها در نفی شفاعت مطلق است و هیچ استثنایی در عدم پذیرش شفاعت در حدود قرار نداده‌اند، از این رو شفاعت در حدود جایز نیست چون فقها مطلقاً شفاعت در حدود را مردود اعلام کرده‌اند.

۲. شفاعت در قصاص

قصاص یکی از مجازات‌هایی است که در آیین اسلام مورد پذیرش قرار گرفته است. قصاص به معنای پیروی کردن است، در واقع گویا برای مجازات جانی از او پیروی و همانند خودش رفتار می‌شود. (شهید ثانی، شرح لمعه، ۱۱/۱۰) در جنایت بر عضو، حق قصاص به مجنی علیه اختصاص دارد و در قصاص نفس این حق به اولیاء دم تعلق دارد. هدف از قصاص تشفی خاطر مجنی علیه یا اولیای اوست و بدون اختلاف حق قصاص از جمله حق‌الناس به شمار می‌آید، هر چند از جهت اقدام جانی به ایجاد اخلال در نظم و امنیت عمومی این جرم دارای جنبه حق‌اللهی نیز است.

اما خداوند متعال با اینکه قصاص را به عنوان حقی برای اولیای دم بیان نموده، اما عفو جانی را صدقه و

کفاره گناهان به شمار آورده است و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عَفَى لَهٗ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَادِّاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ

ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره/۱۷۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره کشتگان، بر شما {حق} قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر {دینی} اش {یعنی ولی مقتول} چیزی {از حق قصاص} به او گذشت شود، {باید از گذشت ولی مقتول} به طور پسندیده پیروی کند و با {رعایت} احسان، {خون بها را} به او پردازد. این {حکم} تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست، پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.»

پس می‌توان گفت: شفاعت در قصاص، غالباً جایز بلکه مستحب به شمار آمده است (نوبهار، ۱۲۱). در مجموع می‌توان گفت: چون قصاص از جمله حق الناس است، شفاعت از آن نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد، حتی حاکم اسلامی نیز حق دخالت در مسئله قصاص را ندارد، در نتیجه شفاعت نزد صاحب حق برای گذشتن از حق خود و بخشش جانی، هیچ منعی ندارد و با توجه به تصریح قرآن و روایات دال بر حسن عفو، شفاعت در جرائم مستوجب قصاص، نوعی تشویق و پادرمیانی برای انجام عمل مستحب و نیکو است؛ اما حکم جواز یا عدم جواز شفاعت در جنبه حق الهی قصاص، یعنی تعزیر جانی به خاطر ارتکاب جنایت موجب قصاص در قلمرو تعزیرات و حکم ناشی از آن مربوط است.

۳. شفاعت در دیات

در اصطلاح، دیه مالی است که پرداخت آن به خاطر جنایت بر نفس یا اعضای انسان واجب می‌شود چه میزان مشخصی برای آن باشد چه نباشد. هر چند دیه معین را در اصطلاح دیه و دیه نامعین آرش یا حکومت نامیده‌اند (صاحب جواهر، ۲/۴۳). درباره دیات نیز از سویی در حق الناس بودن آن هیچ تردیدی وجود ندارد و از سوی دیگر با توجه به دیدگاهی که دیه را جبران خسارت می‌داند، در کیفر بودن دیه اختلاف است و از این رو جواز شفاعت نزد کسی که مستحق دریافت دیه است هیچ منع شرعی یا عقلی ندارد. همان‌گونه که شفاعت نزد مردم در سایر دعاوی که غیر کیفری هستند، هیچ منعی ندارد، چون اصل بر جواز و اباحه شفاعت است و فقط در امور کیفری این مسئله با نهی و محدودیت شرعی روبرو شده است.

۴. شفاعت در تعزیرات

فقها بر طبق منابع فقهی، شفاعت دنیوی را مجاز دانستند اما برای آن قلمرو و محدوده مشخص قرار داده‌اند. تعزیرات به‌عنوان مجازات‌های نامعین شرعی، از جمله مواردی است که جواز شفاعت در آن مانند حد، محل اختلاف دیدگاه میان فقها است. غالب فقهای شیعه باب جداگانه‌ای را به تعزیرات اختصاص نداده‌اند و احکام آن را در ضمن حدود مطرح نموده‌اند، درباره مسئله شفاعت نیز تنها به عدم جواز شفاعت در حدود اشاره نموده‌اند و از آنجا که جواز یا عدم جواز شفاعت را به‌عنوان تفاوت حد و تعزیر بیان نکرده‌اند

(علامه حلی، ۳/۵۳۵؛ شهید اول، اللمعه، ۲۳۹). ظاهراً ایشان معتقد به منع شفاعت در تعزیرات بوده‌اند و ادله منع شفاعت در حدود را شامل تعزیرات نیز دانسته‌اند.

در مقابل گروهی از فقها شفاعت در تعزیر را مجاز دانسته‌اند، صاحب جواهر پس از تعریف حد به‌عنوان مجازات معین شرعی، می‌گوید: نام حد به این معنا در نصوص بسیاری مانند درء الحد بالشبهه... و عدم الشفاعة فی الحد... به‌کار رفته است (صاحب جواهر، ۴۱/۲۵۷). ایشان کاربرد واژه حد به معنای مطلق عقوبت را از این جهت مشکل می‌دانند که احکام نام‌برده شده، به حدود اختصاص دارد و شامل تعزیرات نمی‌شود، یعنی یکی از تفاوت‌های حد و تعزیر را عدم پذیرش شفاعت در حدود و پذیرش آن در تعزیر دانسته است.

گروهی که شفاعت در تعزیر را مجاز دانسته‌اند چند دلیل استناد نموده‌اند که عبارت‌اند از؛ الف) روایات: این دسته از فقها برای اثبات شفاعت در تعزیر به روایات استناد می‌کنند. در روایت اسامه که پیامبر (ص) او را از شفاعت در حد نهی فرمودند (حر عاملی، ۱۸/۳۳۳)، اگر شفاعت در تعزیر جایز نبود، رسول اکرم (ص) اسامه را منع می‌فرمود (انصاری، ۳۴۰). از این روایت گذشته از جواز شفاعت در تعزیر، نکته دیگری نیز دریافته می‌شود و آن واگذاری امر تعزیر به حاکم است چون اگر حاکم چنین اختیاری نداشت، اسامه چنین اقدامی نمی‌کرد و همچنین وقتی اسامه نزد پیامبر (ص) شفاعت می‌کرد، پیامبر (ص) عدم اختیار حاکم در این زمینه را به وی گوشزد می‌کرد و او را نهی می‌فرمود (صافی گلپایگانی، ۸۵). البته همان‌گونه که بیان شد این روایت ضعیف است. روایت دیگری که مورد استناد ایشان قرار گرفته، روایت سکونی از امام علی (ع) فرمودند: چنانچه مشفوع له درخواست شفاعت دارد، نزد حاکم در غیر حد از او شفاعت کن (حرعاملی، ۱۸/۳۳۳) که به‌صراحت، جواز شفاعت را نشان می‌دهد.

ب) اصل عملی بر جواز و اباحه: صاحب‌التعزیر درباره شفاعت در تعزیر می‌گوید: مقتضای اصل بر جواز شفاعت و همچنین جواز پذیرش شفاعت توسط حاکم است (صافی گلپایگانی، ۸۱). همان‌گونه که بیان شد اصل جواز شفاعت مورد تأیید فقها قرار دارد، فقط در قلمرو آن اختلاف وجود دارد. پس اگر در جواز شفاعت در چیزی اختلاف شد، اصل بر اباحه و جواز آن است.

ج) قاعده «التعزیر بما یراه الحاکم» که بیانگر اختیار عام حاکم در زمینه تعزیرات است. طبق این قاعده حکم بر تعزیر بر گناهان وابسته به نظر امام است که مشخص کند در کدام گناهان تعزیر لازم است و در کدام یک تعزیر لازم نیست، طبقه‌بندی گناهان و تعیین میزان تعزیر وظیفه حاکم است (عمید زنجانی، ۱۵۳-۱۵۲) پس چون حاکم در این باره اختیار دارد، شفاعت در تعزیرات جایز است و منعی ندارد.

زیرا چه بسا ممکن است حاکم تشخیص دهد که اعلام تعزیر و انذار به آن برای منع مجرم و بازداشتن او از ارتکاب گناه و مصلحت نظام کافی باشید. چه بسا اگر تعزیر نکردن مجرم توسط حاکم به خاطر شفاعت مؤمنین صورت گیرد، برای منع و بازداشتن و پیشگیری از بازگشت مجرم به ارتکاب دوباره گناه، قوی تر باشد. به طور کلی جواز پذیرش و عدم پذیرش شفاعت، با اینکه مسئله تعزیر به حاکم واگذار شده است. بسته به نظر حاکم است. تعیین تعزیر وابسته به دلایل صحیح شرعی و ملاحظات سیاسی و تدبیر امور یا انگیزه‌های نفسانی است، آنچه مراعاتش بر حاکم در مقام اجرای تعزیر و عدم آن و پذیرش شفاعت لازم است؛ مصالح نظامی و رعایت مصلحت مردم و منع از گناهان و پیشگیری از هر آنچه موجب فساد امور است و تحقیر کسی که مرتکب محرمات شده، در این باره باید به کمترین اقدام و مجازاتی که این اهداف را محقق نماید، با کمال احتیاط اکتفا کند. همانا بزرگ‌ترین چیزی که حاکم به آن مبتلا می‌شود این است که از حد تجاوز کند و تازیانه‌ای را نابجا و زیاده‌تر از حد معین بر کسی که قصد تأدیب او را داشته بزند (گلپایگانی، ۸۲-۸۱). رسول‌الله (ص) می‌فرماید: میغوض ترین مردم نزد خداوند متعال کسی است که کمر مسلمانی را به ناحق تازیانه برند (حرعاملی، ۱۸/۳۳۶) و در حدیث نادری نیز می‌فرماید: برای حاکمی که به خداوند متعال و روز جزا ایمان آورده است، حلال نیست که بیش از ده ضربه تازیانه به کسی ضربه بزند (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/۵۲).

د) عفو مجرم از مناصب حاکم است. (نهج البلاغه، نامه ۵۳) ادله‌ای که عفو مجرم به وسیله حاکم را جایز می‌داند، جواز شفاعت در تعزیرات را نیز ثابت می‌نماید (انصاری، ۳۴۲).

نقد و بررسی دیدگاه فقها درباره شفاعت در تعزیرات

از آنجاکه اصل بر جواز شفاعت است و بحث اصلی این است که چه مواردی از حکم جواز شفاعت خارج شده است، آنچه برای حل این مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد، نصوصی است که موجب استثناء برخی موارد از تحت حکم جواز شفاعت بود، همان‌گونه که بیان شد شفاعت در حدود مورد نهی قرار گرفته است و نصوص مطرح درباره حدود هستند، اما پرسشی که مطرح می‌شود آن است که آیا این نصوص قابل تعمیم به تعزیرات نیز هستند؟ پس منشأ اصلی این اختلافات واژه حدود در روایات مربوط به نفی شفاعت در حدود است.

حد بدون قرینه به معنای مطلق عقوبت است و به کمک قرینه و از باب علاقه کل و جزء حمل بر معنای عقوبت معین و یا تعزیر و... می‌شود؛ و ممکن است حکم‌های منع شفاعت و... به تعزیر نیز سرایت نماید. (موسوی اردبیلی، ۱۳/۱) چون روایت مرسله ابن بابویه از امام علی (ع) (ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/۷۴) که به طور مطلق به نفی شفاعت در حدود می‌پردازد و قرینه‌ای مبنی بر این که منظور از حد

در اینجا حدود معین شرعی است، وجود ندارد، پس این روایت دلالت بر منع مطلق شفاعت در مجازات‌ها دارد.

اما در روایت مربوط به شفاعت زید بن ثابت و ام سلمه و روایت سکونی ظاهر نصوص از اختصاص به حدود حکایت دارد و تعمیم حدود به تعزیرات در همه احکام قابل تأمل است مگر آنکه با توجه به علل مذکور در نصوص قاعده از باب تنقیح مناط آن را بر تعزیرات نیز حاکم کرد؛ زیرا تعزیرات هم به نوعی حدود الهی به معنای عام به شمار می‌آید (عمید زنجانی، ۲۰۰-۱۹۹). پس واژه حد ممکن است به معنای مطلق مجازات باشد از این رو بررسی علت نهی از شفاعت در حدود، می‌تواند به عنوان راهگشای این مسئله و تعیین جواز یا عدم جواز شفاعت در تعزیر به کار برود، زیرا همان‌گونه که بیان شد، اصل بر جواز شفاعت است مگر مواردی که به موجب ادله احکام مورد نهی قرار گرفته است.

اما اینکه طبق نصوص علت منع از شفاعت چیست؟ با بررسی روایات مطرح شده چند علت برای عدم جواز شفاعت بیان شده مانند این که حاکم اختیاری در زمینه عدم اجرای حد ندارد و حق عفو را ندارد (حر عاملی، ۳۳۳/۱۸). حد از جمله حق الله است و در حدود الله شفاعت جایز نیست (همان) که دلیل عدم اختیار حاکم در اجرای حد نیز، همان حق الله است. پس با توجه به مباحث مطرح شده به نظر می‌رسد آنچه ملاک و دلیل ممنوعیت شفاعت در حدود است، مسئله حق الله و لزوم اطاعت از اوامر و نواهی الهی است؛ زیرا اجرای حدود بر حاکم واجب است و نمی‌توان به وسیله شفاعت مانع از انجام تکلیف واجب توسط حاکم گردید.

تعزیرات نیز با توجه به ملاک‌هایی که برای تشخیص حق الله از حق الناس بیان شده است، گاهی از جمله حق الله و گاهی حق الناس هستند. جرائمی که ملحق به قذف هستند یعنی ناسزاگویی‌هایی که به اتهام لواط یا زنا نمی‌رسد، اما موجب تأذی و آزار شئونده می‌شود، مانند کسی که به دیگری بگوید: فاسق، خائن، سارق، شارب خمر یا چیزی که از اسباب فسق است، اما آن شخص در ظاهر، عادل باشد، حد قذف بر او جاری نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود (ابن ادریس، ۵۲۹/۳)؛ اما جرائم ملحق به زنا و لواط و سحق از جمله حق الله هستند؛ مانند جمع بین دو زن و مرد، دو مرد یا دو زن برهنه زیر یک پوشش که مستوجب تعزیر دانسته شده است. پس در جرائم تعزیری حق الناس، شفاعت نزد صاحب حق جایز است و منع شرعی ندارد.

اما درباره جرائم تعزیری که دارای ویژگی حق الهی هستند، نکته دیگری که در بحث تعزیرات به عنوان عامل تعیین‌کننده در جواز یا عدم جواز شفاعت در تعزیرات مطرح می‌شود، بحث تعزیرات منصوص شرعی است. تعزیرات منصوص شرعی دسته‌ای از تعزیرات هستند که نوع و میزان آن‌ها در شرع مشخص

شده است و از این رو حاکم موظف به اجرای آن است. درباره تعداد و مصادیق تعزیرات منصوص میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، سخن ایشان در این باره وجود بین ۲ تا ۱۵ مورد تعزیر منصوص است (برهانی، ۱۰۴-۱۰۳) که موارد مختلفی را دربر می‌گیرد، مانند؛ یکی از مواردی که مشهور فقها آن را به عنوان تعزیر منصوص بیان کرده‌اند، جمع دو زن یا دو مرد یا زن و مرد برهنه زیر یک پوشش است. درباره میزان تعزیر در این باره اختلاف دارند. صاحب تحریر الوسیله ۹۹ ضربه تازیانه را لازم دانسته است (خمینی، ۴۷۱/۲) و دیگران بین ۳۰ تا ۹۹ ضربه شلاق را برای چنین جرمی بیان کرده‌اند (خوئی، مبانی تکمله، ۱/۲۳۹)، یا نزدیکی با همسر در ماه مبارک رمضان که در صورت همراهی زن، حد هر کدام ۲۵ تازیانه و در صورتی که زن آکره شود، مرد ۵۰ تازیانه زده می‌شود (شهید اول، دروس، ۱/۲۷۶؛ فخرالمحققین، ۱/۲۲۹) در چنین مواردی که میزان تعزیر در سنت تعیین شده است، امر و نهی شرعی روشن است و از این رو اطاعت از امر شارع برای اجرای مجازات لازم است؛ اما اختیار تعیین و اجرای دیگر تعزیرات با حاکم است.

از آنجاکه فقها در مسئله نهی از شفاعت در حدود، مسئله را به طور مطلق بیان نموده‌اند و از سویی در روایات مطرح شده نیز در برخی نهی به طور مطلق بیان شده که به معنای مطلق مجازات است و تنها روایت سکونی می‌توانست به عنوان دلیلی بر جواز شفاعت در تعزیرات مطرح شود که با توجه به ضعف سند و عدم عمل مشهور فقها به این روایت و از سوی دیگر عدم تصریح یا حتی ظهور کلام فقها به جواز شفاعت در تعزیرات، جواز شفاعت در تعزیرات ثابت نمی‌شود و اصل منع شفاعت در مسئله مجازات‌ها باقی می‌ماند، مگر مواردی که جواز آن با دلیل و مستند ثابت گردد.

پس در تعزیرات باید قائل به تفکیک شد، در تعزیراتی که جنبه حق الناسی دارند، درخواست شفاعت از صاحب حق جایز است، سایر تعزیرات به دو دسته تقسیم می‌شوند، در تعزیرات منصوص شرعی چون حق الله هستند و میزان آن‌ها توسط شارع مشخص شده است، پذیرش شفاعت جایز نیست، چون شفاعت در این موارد به منزله درخواست عدم اجرای تکلیف واجب الهی است که بر عهده حاکم قرار داده شده است، اما در دیگر تعزیرات اصل مسئله شفاعت و جواز یا عدم جواز آن منوط به دیدگاه حاکم است که با توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی، در اصطلاح مقتضیات زمان و مکان و مصلحت فرد و جامعه می‌تواند به موجب قانون گذاری آن را بپذیرد یا رد نماید، زیرا اصل مسئله تعزیرات به اختیار حاکم است که می‌تواند با توجه به شرایط پذیرش شفاعت در قلمرو آن را نیز بپذیرد یا رد کند.

در زمینه امکان پذیرش شفاعت توسط حاکم در جهان امروز چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد: نخست: با توجه به اهداف مجازات‌ها و اجرای عدالت به عنوان یکی از این اهداف، بحث تعیین دامنه شفاعت، عدالت کیفری و تبعیض آمیز نبودن نوع شفاعت نیز بسیار تعیین کننده است. ممکن است بیان شود

که با توجه به پذیرش شفاعت اخروی، بحث ناعادلانه بودن بهره‌مندی برخی انسان‌ها از شفاعت و محرومیت دیگران در آنجا نیز مطرح است، پس پذیرش این شفاعت در این دنیا نیز منعی نخواهد داشت. در پاسخ باید گفت: چون در بحث شفاعت اخروی با علم پیامبران، ائمه و فرشتگان و... هر انسانی که سزاوار شفاعت باشد از آن برخوردار می‌شود و از این رو نابرابری و بی‌عدالتی نخواهد بود اما در امور دنیوی نمی‌توان در زمینه شفاعت قطعی هر انسان شایسته بخششی مطمئن بود و این به بی‌عدالتی منجر خواهد شد، یعنی یک نفر به خاطر شفاعت از مجازات رها شود و دیگری به خاطر عدم شفیع محروم شود. چون متأسفانه در جهان امروز و با توجه به مآذون بودن قضات و روابط مردم نمی‌توان درباره صحت شفاعت مطرح‌شده، یقین داشت و از سویی صرف عدم بهره‌مندی یک شخص از شفیع درحالی‌که شایسته شفاعت باشد، اجرای عدالت را با مانع جدی روبرو خواهد ساخت. از سویی شبهه رابطه و وساطت نزد حاکم مردم را نسبت به حاکم بی‌اعتماد می‌کند، اما توبه و عفو مسئله‌اش فرق دارد و چنین شبهه‌ای را ایجاد نمی‌کند. دوم: شفاعت به‌ویژه پس از اثبات جرم و صدور حکم توسط قاضی، موجب وارد شدن آسیب به قطعیت اجرای مجازات است و عدم قطعیت مجازات یکی از عواملی است که موجب ضعف بازدارندگی خاص و عام می‌شود.

درحالی‌که شفاعت در حق الناس با توجه به گذشت صاحب حق و این‌که صاحب حق می‌تواند در برابر گذشت و پذیرش شفاعت حق مالی یا معنوی ضایع شده خود را مطالبه نماید، هیچ‌یک از شک و شبهه‌های احتمالی، پیش نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

شفاعت یکی از نهادهای موردقبول در دین اسلام است که نوعی وساطت شخص موجه و موردقبول برای بخشش مشفوع له است، با توجه به آیه و روایت‌های مطرح‌شده در این باره و در کنار دیدگاه و آرای فقها درباره آن، این نکته روشن می‌شود که در فقه اسلام، برخلاف حقوق جزا که شدت و ضعف میزان مجازات را مبنای تقسیم‌بندی جرائم و مجازات‌ها می‌داند، آنچه در درجه‌بندی مجازات و تقسیم جرائم اهمیت دارد، مسئله حق‌الله و حق‌الناس است و بر همین مبنا احکام و آثار گوناگونی بر هر دسته از مجازات‌ها مترتب می‌گردد؛ مانند شیوه اثبات و امکان صدور حکم غیابی که بین جرائم حق‌الله و حق‌الناس در این باره متفاوت است. یکی از مسائلی که بر مبنای حق‌الله و حق‌الناس می‌توان به آن پرداخت، تعیین قلمرو شفاعت در حقوق کیفری است.

بر این مبنا در جرائمی که جنبه حق‌الناسی دارند، شفاعت در آن‌ها نزد صاحب حق، منع شرعی ندارد،

بلکه شفاعت حسنه و مورد تأیید قرآن کریم است، اما چون حق الله در واقع اوامر و نواهی الهی هستند و حکم به اجرای مجازات که به عنوان تکلیفی بر عهده قاضی است و شفاعت در حق الله به منزله درخواست از قاضی برای عدم اجرای تکلیف شرعی است، مسئله فرق دارد و در نتیجه در حدودی که جنبه حق الهی دارند، شفاعت بر طبق روایات، مردود است اما در حدودی که حق الناس هستند، شفاعت نزد صاحب حق هیچ منعی ندارد. در سایر جرائم یعنی در جرائم تعزیری نیز، تعزیرات منصوص شرعی که حق الله هستند، شفاعت ممنوع است، اما در سایر تعزیرات که جنبه حق الهی دارند، اختیار صدور یا عدم صدور مجوز برای شفاعت با توجه به شرایط زمان و مکان و مصلحت جامعه بر عهده حاکم است که به نظر می‌رسد با توجه به این که اجرای عدالت با شبهه جدی مواجه می‌شود و امکان دخالت رابطه‌ها و رشوه را زیاد می‌کند و از سوی دیگر قطعیت اجرای مجازات نیز ممکن است دچار آسیب شود، منع شفاعت در چنین مواردی به پشتوانه روایات منع از شفاعت، منطقی است. اما شفاعت در تعزیراتی که حق الناس هستند نزد صاحب حق جایز است. در حقیقت مسئله شفاعت بیشتر اخلاقی و فرهنگی و مربوط به سیاست جنایی مشارکتی برای مشارکت مردم جهت حل مسائل کیفری از راه ایجاد صلح و سازش میان بزه دیده و بزهکار است.

منابع

- آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، *عوالی اللئالی*، قم، بی‌نا، ۱۴۰۳ ق.
- ابن ادريس، محمد بن احمد، *السرائر*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *المقنع*، قم، امام هادی (ع)، ۱۴۱۵ ق.
- _____، *من لایحضره الفقیه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، ادب حوزه، ۱۴۰۵ ق.
- انصاری، قدرت اله، انصاری، محمد جواد، بهشتی، ابراهیم، طباطبایی، علی اکبر، *تعزیرات*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح البخاری*، بی‌جا، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
- برهانی، محسن، نادری فرد مریم، «تعزیرات منصوص شرعی»، *پژوهش حقوق کیفری*، سال سوم، شماره دهم، ص ۸۹-۱۱۲، بهار (۱۳۹۴).
- تبریزی، جواد بن علی، *ارشاد الطالب إلى التعلیق علی المکاسب*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۶ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *حق و تکلیف در اسلام*، قم، اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- جرعاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی‌تا.

- خمینی، روح الله، *تحریر الوسيلة*، قم، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ق.
- خوئی، ابوالقاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، بی نا، چاپ دوم، ۱۳۹۶ ق.
- _____، *معجم الرجال*، بی جا، بی نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات*، بیروت، دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
- رضا، محمدباقر، «معیار تشخیص حق الله و حق الناس و مصادیق مهم آن در فقه مذاهب اسلامی»، *پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی*، شماره ۱۵، ص ۵۰-۲۱، پاییز (۱۳۸۴).
- روحانی مقدم، محمد، «آثار قضایی حق الله و حق الناس»، *پژوهش های فقه و حقوق اسلامی*، شماره ۱، ص ۹۹-۱۱۰، پاییز، (۱۳۸۴).
- زحیلی، وهبه، *الفقه الاسلامی و ادلته*، دمشق، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
- سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، قم، امام صادق (ع)، ۱۳۸۳.
- سعدی، ابو جیب، *القاموس الفقہی*، دمشق، دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، *الدروس*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- _____، *القواعد و الفوائد*، قم، کتابفروشی مفید، بی تا.
- _____، *اللمعة الدمشقیة*، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضه البهیة*، قم، داورى، ۱۴۱۰ ق.
- _____، *مسالك الأفهام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶ ق.
- شیخ مفید، محمد بن محمد، *لمتقنه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۰ ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، *جواهر الکلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- صافی گلپایگانی، لطف اله، *التعزیر*، بی جا، بی نا، بی تا.
- طباطبائی کربلایی، علی بن محمد علی، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *النهاية*، قم، قدس محمدی، بی تا.
- _____، *تهدیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.
- علم الهدی، علی بن حسین، *رسائل*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، *قواعد فقه بخش حقوق جزا*، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن، *ایضاح الفوائد*، قم، بی نا، ۱۳۸۷ ق.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد، *العین*، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

- محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرایع الاسلام*، تهران، استقلال، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- محقق داماد، مصطفی، *قواعد فقه بخش جزایی*، تهران، علوم اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۸۶.
- مرادی، خدیجه، رنجبر، یحیی، «بررسی معرفت شناختی مفهوم حق الله در فقه اسلامی»، *فقه و حقوق اسلامی*، شماره ۱۲، ص ۱۵۹-۱۳۷، (۱۳۹۵).
- مرعشی، محمدحسن، *دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام*، تهران، میزان، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- منتظری، حسین علی، *کتاب الحدود*، قم، دارالفکر، بی تا.
- موحد، محمدعلی، *در هوای حق و عدالت*، تهران، کارنامه، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم، *فقه الحدود و التعزیرات*، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
- نوبهار، رحیم، «شفاعت در حد و تعزیر»، *پژوهش حقوق کیفری*، سال دوم، شماره هفتم، ص ۱۳۰-۱۰۳، (۱۳۹۳).

